

دکتر کریگ کینر، اعمال رسولان، سخنرانی ۱۲ اعمال رسولان ۹

کریگ کینر و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر کریگ کینر است که در حال تدریس در مورد کتاب اعمال رسولان است. این جلسه دوازدهم در مورد اعمال رسولان ۹ است.

خب، شائول مردم را دستگیر می‌کرد، اما حالا خود خداوند شائول را دستگیر می‌کند. آیا تا به حال فکر کرده‌اید که خدا نمی‌توانست از شما استفاده کند یا خدا نمی‌توانست از شما خیلی استفاده کند؟ خب، اگر خدا می‌تواند از شائول استفاده کند، خدا می‌تواند از هر یک از ما استفاده کند.

در واقع، این کاربرد حتی در اول تیموتائوس فصل ۱ نیز مطرح شده است. خداوند در اینجا قدرت مطلق خود را نشان می‌دهد. فرد آزاردهنده به عامل فیض تبدیل می‌شود. و ما گاهی اوقات این را می‌خوانیم، مانند ادبیات مکابیان که در آن خداوند جلوی یک فرد آزاردهنده را می‌گیرد، اما در اینجا خداوند در واقع او را به ابزاری برای اهداف خود تبدیل می‌کند.

شائول این سطح از آزار و اذیت را آغاز می‌کند. به همین دلیل است که در آیه ۹:۳۱ پس از ایمان آوردن او و پس از اینکه حواریون مطمئن می‌شوند که او از شهر خارج می‌شود، آرامش را شاهد هستیم. اما شائول کسی است که این سطح از آزار و اذیت را آغاز می‌کند.

او می‌رود تا از کاهن اعظم توصیه‌نامه بگیرد. توصیه‌نامه‌ها در آن زمان یک نوع نامه‌نگاری بسیار رایج بودند زیرا اگر می‌خواستید پیشرفت کنید، به کسی نیاز داشتید که به شما کمک کند. بنابراین، شما به کسی از جایگاه اجتماعی بالاتر مراجعه می‌کردید و او برای یکی از هم‌تایان خود یا گاهی اوقات برای کسی که زیردستش بود، توصیه‌نامه می‌نوشت.

و سیسرو استاد این کار بود. در واقع، کتاب سیزدهم از یکی از مجموعه نامه‌های او فقط توصیه‌نامه است. و شما تعداد زیادی توصیه‌نامه دیگر نیز از دوران باستان دارید.

اما به نوعی سیسرو چنان استاد این کار بود که یاد گرفته بود چگونه برای افراد مختلف توصیه‌نامه‌های مختلف بنویسد. گاهی اوقات به بیش از یک نفر می‌گفت، این مرد بهترین است. من نمی‌توانم کسی مثل او را توصیه کنم.

همانطور که پولس در باب دوم فیلیپیان درباره تیموتائوس می‌گوید، سیسرو این را برای کمی بیشتر از یک نفر گفت، اما معمولاً آن را فقط برای تعداد کمی نگه می‌داشت. اما گاهی اوقات می‌گفت، وفاداری خود را به من نشان بده. تو دوست من هستی و بنابراین می‌دانم که حتی بیشتر از آنچه از تو می‌خواهم انجام خواهی داد.

از آن نوع توصیه‌نامه‌هایی که در عهد جدید داریم، مثل نامه‌های فیلیمون، یا طلبکاری. در آن زمان، عمل متقابل یک مسئله اجتماعی بزرگ بود. پس، شما به من مدیون هستید.

خب، الان وقتشه که از این موضوع نهایت استفاده رو ببرم. معمولاً اینطور بیان نمی‌کنن. یا اگه این کار رو برام انجام بدی، یه لطفی بهت بدهکارم.

من مدیون تو هستم. هر هزینه‌ای که این برایت داشته باشد، من آن را جبران خواهم کرد. چیزهایی از این قبیل که در توصیه‌نامه‌های عهد جدید داریم.

بعضی از نامه‌های ما در عهد جدید، توصیه‌نامه‌های جزئی دارند، بخشی از آن توصیه‌نامه است. فیلی توصیه‌نامه دارد، رومیان ۱۶، ۱ و ۲ و غیره. خب، به هر حال، شائول از کاهن اعظم توصیه‌نامه می‌خواهد.

این بسیار قانع‌کننده خواهد بود. این نشان می‌دهد که کاهن اعظم از مأموریت او حمایت می‌کند. ما قبلاً در مورد اینکه چگونه او می‌توانست به کاهن اعظم دسترسی پیدا کند صحبت کردیم.

خب، کاهن اعظم در این برهه قیفا می‌بود. معمولاً یک مرد جوان برای دسترسی به کاهن اعظم مشکل بیشتری دارد. اما به یاد داشته باشید که در غلاطیان ۱:۱۴، شائول در میان همسالان خود پیشرفت می‌کند.

اینکه او شاگرد غملائیل بوده نشان می‌دهد که او از خانواده‌ای ثروتمند بوده است. بنابراین، این ۲۲.۳ واقعیت که او یک هلنیست بوده، خیلی نمی‌تواند نقطه ضعفی برای او باشد. منظورم این است که کاهنان ارشد، به کتیبه‌های مقبره نگاه کنید، کتیبه‌های مقبره اغلب به زبان یونانی هستند.

آنها برای فرهنگ گسترده‌تر یونانی جهان مدیترانه شرقی ارزش قائل بودند. کاهن اعظم مورد احترام جوامع یهودی خارج از یهودیه و جلیل، خارج از فلسطین، بود. کاهن اعظم دیگر لزوماً مانند دوره مکابیان، اختیار استرداد مجرمین را نداشت.

او همه چیز را به تنهایی اداره نمی‌کرد، اما کاهن اعظم مورد احترام بود و کنیسه‌های یهودی احتمالاً در صورت امکان با او همکاری می‌کردند. همچنین در فصل نهم، آیه دوم، درباره راه می‌خوانیم. جالب اینجاست که شائول در واقع در حال سفر به دمشق است.

در یکی از متون گفته شده است که از همان کلمه یونانی هودوس، یعنی او هودوس، استفاده شده است. اما عبارت، راه، البته، حکمت یهودی از راه حقیقت و راه درست در مقابل راه حماقت و غیره صحبت می‌کرد. اسنی‌ها ادعا می‌کردند که آنها راه الهی، راه درستی که باید در آن بروید را موعظه می‌کنند.

و البته، یحیی تعمید دهنده آمد تا راه خداوند را اعلام کند، راه را برای خروج جدید هموار سازد. بنابراین جای تعجب نیست که این جنبش «راه» نامیده شد. در ایالات متحده، ما واقعاً نمی‌توانیم کلیساهای خود را اینگونه بنامیم زیرا یک فرقه این نام را به خود اختصاص داده است.

اما در هر صورت، این نامی بود که جنبش اولیه مسیحیت برای خود انتخاب کرده بود. اسنی‌ها نیز از استفاده از آن برای خود استقبال می‌کردند. او در راه دمشق است.

خب، این یک سفر طولانی است. این مسافت ۱۳۵ مایل یا ۲۲۰ کیلومتر در شمال اورشلیم است. احتمالاً برای یک مسافر معمولی در این مدت، شش روز پیاده طول می‌کشد.

تعدادی اسنی در دمشق بودند، مگر اینکه منظور از این در سند دمشق نمادین باشد، که ممکن است باشد در این مورد کمی بحث وجود دارد. اما در هر صورت، از کنیسه‌هایی در دمشق صحبت می‌کند. بیشتر اینها اسنی نبودند، اما کنیسه‌هایی در دمشق وجود داشت.

بدیهی است که این کنیسه‌ها جمع هستند. شما نمی‌توانستید همه اینها را با هیچ روشی که برای ما در معماری باستانی مفید است، در یک کنیسه جا دهید. طبق گفته یوسف، بیش از 20,000 یهودی در آنجا زندگی می‌کردند.

بنابراین، به چندین کنیسه نیاز داشتید. در واقع، یوسفوس به ما می‌گوید که در سال ۶۶ میلادی، حدود ۱۸۰۰۰ یهودی در آنجا قتل عام شدند. بنابراین، آنها یک جامعه یهودی قابل توجه داشتند.

آیا پولس پیاده رفت یا نه؟ خب، این یک سوال است. اگر او سوار بر اسب می‌رفت، شش روز کامل طول نمی‌کشید. خیلی سریع‌تر می‌شد.

اما در فصل نهم و آیه سوم، شائول و همراهانش از نوری از آسمان شگفت‌زده می‌شوند. و ما قبلاً در مورد آشکار شدن خدا در کوه سینا خوانده‌ایم. استیفان در اعمال رسولان فصل هفتم در مورد آن صحبت می‌کند.

خب، این نور از آسمان به عنوان شکینه، حضور خدا، جلال خدا درک می‌شود. و این اتفاق بارها در تجلیات الهی رخ می‌دهد، از جمله تجلیاتی که با دعوت الهی همراه است. این اتفاق در خروج، فصل سوم، در بوته سوزان رخ می‌دهد.

این اتفاق در فصل ششم اشعیا رخ می‌دهد، جایی که اشعیا جلال خداوند را می‌بیند. این اتفاق در فصل اول حزقیال نیز رخ می‌دهد. هر یک از این قسمت‌ها یک رسالت الهی دارند.

این در هر موردی گزارش نشده است. در مورد ارمیا گزارش نشده است، دقیقاً در مورد جدعون هم نه. اگرچه در مورد جدعون و مانوح، در داوران ششم و داوران ۱۳، فرشته کارهای جالب، شگفت‌انگیز و باشکوهی انجام می‌دهد.

اما به هر حال، در فصل نهم و آیه سوم، این با یک تجلی الهی مرتبط است. در واقع، لوقا حتی از مخاطبی که عهد عتیق را نمی‌شناخت، انتظار دارد، اگرچه انتظار دارد مخاطبانش تقریباً عهد عتیق را بشناسند، اما حتی مخاطبی که عهد عتیق را نمی‌شناخت، این را تشخیص می‌دهد زیرا در هنگام تولد عیسی، جلال خداوند در اطراف چوپانان می‌درخشد، زمانی که بشارت تولد عیسی به آنها داده می‌شود. و در این مرحله، شائول و همراهانش باید بدانند که این خداوند است.

این خداست. اما شائول به سختی می‌تواند این را هضم کند. بنابراین، در فصل نهم و آیه چهارم، او به زمین می‌افتد.

خب، این در الهامات الهی یا فرشتگان، چه در عهد عتیق و چه در ادبیات یهودی، رایج بود. شما آن را بارها در کتاب دانیال در مورد فرشتگان می‌بینید. او به زمین می‌افتد.

شائول، شائول، نام او دو برابر شده است. چرا اینطور است؟ پیدایش ۲۲:۱۱، ابراهیم، ابراهیم فرشته خداوند است همانطور که فرشته خداوند او را صدا می‌زند. و در فصل ۴۶ و آیه دوم پیدایش، یعقوب، یعقوب، همانطور که خداوند در رؤیای شب با او صحبت می‌کند.

خروج فصل سوم و آیه چهارم، موسی، موسی در زمان فراخوانده شدنش. اول سموئیل فصل سوم و آیه 10، سموئیل، سموئیل. بنابراین گاهی اوقات وقتی خدا صحبت می‌کرد و حرف بسیار مهمی برای گفتن داشت، نامش دو بار تکرار می‌شد.

و بعضی از این موارد، موارد بسیار خوبی بودند. بنابراین، شائول ممکن است انتظار چیز خوبی داشته باشد، حتی با اینکه از اسب افتاد یا از پایش افتاد. اما عیسی چیز خوبی نمی گوید.

دقیقاً. او می گوید، شائول، شائول، چرا مرا آزار می دهی؟ شائول، چطور می تواند خداوند را آزار دهد؟ چطور می تواند خدا را آزار دهد؟ اما به یاد داشته باشید که عیسی در جلد اول لوقا، لوقا فصل ۱۰ و آیه ۱۶ چه گفت. اگر تو را رد کنند، مرا رد کرده اند.

آنها شما را می پذیرند، آنها مرا می پذیرند. شائول پیروان عیسی را آزار و اذیت می کرد. بنابراین او عیسی را آزار می دهد.

کاری که آنها با ما می کنند وقتی که ما نام خداوند را اعلام می کنیم، آنها با خداوند می کنند. در واقع، پولس بعداً خودش چیزی شبیه به این می گوید، زمانی که قرنطیان، برخی از آنها، به سمت رقبای او که انجیل دروغین را موعظه می کنند، سوق داده می شوند. و پولس می گوید، می دانید، به عنوان سفیران مسیح، از شما التماس می کنیم که با خدا آشتی کنید.

و در این زمینه، اساساً، او می گوید، شما باید با ما آشتی کنید تا با خدا آشتی کنید، زیرا ما نمایندگان خدا برای شما هستیم. خب، این می تواند به راحتی مورد سوءاستفاده قرار گیرد. مردم زیاد از این موضوع سوءاستفاده کرده اند.

و ما می خواهیم مراقب باشیم که هرگز این کار را نکنیم. اما با این اوصاف، می دانید، همانطور که ما از طرف مسیح صحبت می کنیم، همانطور که مردم را از مسیح آگاه می کنیم، ما به عنوان نمایندگان او عمل می کنیم. خب، شائول الان گیج شده است.

او نمی خواهد بدیهیات را بپذیرد. شما که هستید، پروردگار؟ این یک تجلی آشکار است، اما پولس چگونه می تواند خدا را آزار دهد؟ و بنابراین، می دانید، پروردگار کوریا، این یک عنوان محترمانه است، اما در حالت خطایی استفاده می شود، به عنوان خطاب مستقیم استفاده می شود، کوریا در مدیر، کوریا را خطاب قرار می دهد. می تواند به معنای آقا باشد، اما می تواند به معنای قوی تری نیز باشد.

می تواند به معنی پروردگار باشد. می تواند به معنی پروردگار الهی باشد. خب، می دانید، آیا این خداست؟ آیا این یک فرشته است؟ اینجا چه خبر است؟ و عیسی در فصل ششم پاسخ می دهد، خب، عیسی پاسخ می دهد، من عیسی هستم که شما او را آزار می دهید.

اما در آیه ششم، او می گوید، به دمشق برو و در آنجا دستورالعمل های بیشتری دریافت خواهی کرد. به تو خواهد گفت که چه باید بکنی. و در یونانی، این زبان «آنچه باید بکنی» در واقع همان چیزی است که ما در آیه ۲۳۷ داریم، جایی که جمعیت می گویند، برای نجات یافتن چه باید بکنیم؟ و پطرس می گوید، توبه کن.

یا در فصل ۱۶ آیه ۳۰، زندانبان فیلیپی می پرسد: «خب، پولس در شرف فهمیدن این است که چه باید بکند. کاری که او باید انجام دهد تا عیسی را به عنوان خداوند بپذیرد، پذیرفتن مأموریتی است که خدا برای او دارد.

در آیه هشتم، او متوجه می شود که نابینا شده است. حال آنکه خدا گاهی اوقات مردم را نابینا می کرد تا از یک هدف شیطانی جلوگیری کند. به یاد داشته باشید که در پیدایش فصل ۱۹ و آیه ۱۱، مردان سدوم نابینا هستند.

در فصل ششم کتاب دوم پادشاهان، کل ارتش کور می‌شوند و الیشع آنها را به جای دیگری هدایت می‌کند. حداقل آنها از آنچه که در اطرافشان واقعاً هست، کور می‌شوند. و الیشع آنها را به جایی می‌برد که اسیر می‌شوند و سپس در دراز مدت، اهداف برای آنها خیرخواهانه خواهد بود.

اما این احتمالاً شبیه به لال شدن زکریا در لوقا فصل اول است. با این تفاوت که زکریا شخصیتی ناقص اما خوب داشت. و شائول در این برهه از زمان شخصیتی بد داشته است.

او فکر می‌کرد که اراده خدا را انجام می‌دهد، اما آشکارا اشتباه می‌کرد. او طبق آیه نهم سه روز روزه می‌گیرد. سه روز برای روزه گرفتن غیرمعمول نبود، اما بدون آب، باعث کم‌آبی بدن می‌شد، به خصوص در منطقه‌ای بسیار خشک از جهان.

در یهودیت، اغلب با سوگواری یا توبه همراه بود. ضمناً، شما معمولاً نمی‌خواهید سه روز بدون آب روزه بگیرید. در واقع روزه گرفتن طولانی مدت بدون آب برای کلیه‌های شما خطرناک است.

اگرچه خدا برای موسی معجزه کرد و غیره. اما در هر صورت، افرادی بودند که این کار را کردند و شائول در این مورد این کار را می‌کند. منظورم این است که این زندگی و مرگ است.

او نمی‌تواند باور کند، اما باید باور کند که در جبهه‌ی باطل بوده است. او فکر می‌کرد که به خدا خدمت می‌کند. او فکر می‌کرد که به تورات خدمت می‌کند.

و او متوجه می‌شود که اساساً هر چیزی که به آن اعتقاد دارد باید مورد بازنگری قرار گیرد. بنابراین در یهودیت، روزه اغلب برای عزاداری یا توبه استفاده می‌شد. او واقعاً دلیلی برای توبه دارد.

معمولاً در عهد جدید، این با دعا همراه است و این کاری است که او انجام می‌دهد. و بعداً متوجه می‌شویم که او رؤیایی نیز دیده است. این را نه به این دلیل که لوقا مجبور است آن را روایت کند، می‌فهمیم.

او فقط به ما می‌گوید؛ او فقط با نقل این که عیسی به حنانیا گفته بود که شائول یکی از آنها را داشته است، ما را از این موضوع مطلع می‌کند. فصل نهم، آیات ۱۰ تا ۱۹. ما درباره مأموریت حنانیا می‌خوانیم.

خب، عیسی حنانیا را صدا می‌زند و حنانیا خیلی محترمانه و خیلی مطیعانه جواب می‌دهد. من اینجا می‌دانید، در عهد عتیق، هینی. اول سموئیل فصل سوم، آیه ۱۰، می‌دانید، خداوند سموئیل و ایلی را صدا می‌زند، کاهن می‌گوید، خب، باشه، بالاخره ایلی این را می‌فهمد.

این خداوند است که پسر را صدا می‌زند و او می‌گوید، دفعه‌ی بعد که بگویی، خداوند، سخن بگو، بنده‌ات گوش می‌دهد. بنابراین، او می‌رود و دراز می‌کشد و خداوند بار سوم او را صدا می‌زند. و سموئیل می‌گوید، من اینجا هستم.

یا اشعیا در دعوتش. من اینجا. من اینجا. حنانیا خیلی مطیع خواهد بود.

او خیلی خوشحال است که عیسی بر او ظاهر می‌شود. و بعد دستورالعمل‌هایش را دریافت می‌کند. قرار است پیش ساول طرسوسی بروی.

اوه، يه لحظه صبر كن. من اسم اين شائول رو شنيدم. خب، اين شائول، می‌دونی، عیسی به شائول ظاهر شد، و شائول اولش گفت، تو کی هستی؟ حالا او به حنانيا ظاهر شد و حنانيا گفت، نمی‌دونم ایده خوبیه یا نه.

شنیده‌ام که او برای آزار و اذیت ما به اینجا آمده است. خب، این به او ربطی ندارد. اگر خداوند به شما دستوری می‌دهد، حتی اگر قرار باشد شما را به دردسر بیندازد، باید آن را انجام دهید.

اما خداوند می‌گوید که او ظرف برگزیده‌ای برای افتخار من است. و این چیزی است که سه بار در کتاب اعمال رسولان تکرار می‌شود. در یک جا، پولس می‌تواند آن را به صورت مختصرتر روایت کند و دخالت حنانيا را کنار بگذارد، اما قطعاً شایسته است که هنگام صحبت با جمعیت اورشلیمی در اعمال رسولان فصل ۲۲، از حنانيا، مردی مؤمن طبق شریعت، نام ببرد.

خداوند دعوت خود را مستقیماً به شائول ابلاغ می‌کند و این در بعضی جاها نقل شده است. در بعضی جاها نقل شده است که او از طریق حنانيا به شائول دعوت می‌کند. شائول این دعوت را از بیش از یک جهت دریافت می‌کند.

منظورم این است که خداوند آشکارا او را می‌خواهد و خداوند این را از طرق مختلف تأیید می‌کند. به هر حال، حنانيا مطیع است. حالا او می‌گوید که عیسی می‌گوید که شائول با یهودا در خیابان مستقیم اقامت دارد.

فرهنگ یهودی بر مهمان‌نوازی بسیار تأکید داشت. این امر در سراسر جهان مدیترانه مورد تأکید بود. مطالعات متعددی در این زمینه انجام شده است، کونینگ و آرتبری و دیگران.

تأکید بسیار زیادی بر مهمان‌نوازی، مهمان‌نوازی یهودی، حتی بیشتر. بنابراین، اگر یک یهودی مسافر به منطقه شما بیاید و شما یهودی باشید، احتمالاً او را می‌پذیرید، به خصوص اگر توصیه‌نامه داشته باشد. و اگر از کاهن اعظم توصیه‌نامه داشته باشد، مطمئناً می‌خواهید او را بپذیرید.

بنابراین، ما نمی‌دانیم که آیا یهودا مؤمن بوده است یا خیر. به احتمال زیاد او در حال حاضر مؤمن نیست، حداقل نه قبل از اینکه سائول او را پیدا کند. احتمالاً خیابان مستقیم، خب، بسیاری از محققان فکر می‌کنند. که این خیابان طولانی شرقی غربی است که از دمشق می‌گذرد.

دمشق شهری بسیار باستانی بود. برخی از چیزها طبق روش یونانی ساخت و ساز روی شبکه در این دوره به روز شده‌اند. اما خیابان مستقیم ممکن است خیابان شرقی غربی بوده باشد.

و این با سنت اینکه کدام خیابان در معرض دید است، مطابقت دارد. اما نکته‌ی مهم این است که مسیرها داده شده بودند. بنابراین، او می‌دانست کجا او را پیدا کند، درست همانطور که کورنلیوس بعداً در مورد محل پیدا کردن پطرس در خانه‌ی شمعون دباغ، راهنمایی‌هایی داده بود.

طرسوس، شائول طرسوسی. ما درباره طرسوس چه می‌دانیم؟ طرسوس شهر بسیار مهمی بود. و جای تعجب نیست که پولس بعداً می‌گوید، من شهروند هیچ شهر بی‌اهمیتی نیستم، که به خوبی بیانگر این است که این شهر بسیار مهم است.

پایتخت کیلیکیه بود. شهری آباد و پررونق.

نمایندگان بازرگانان آن در بسیاری از شهرهای دیگر جهان باستان مدیترانه حضور داشتند. همچنین یک مرکز، دانشگاهی بزرگ، به ویژه برای فلسفه، بود. بنابراین بسته به اینکه پولس هنگام ترک آنجا در چه سنی بوده، احتمالاً بسیار جوان بوده است، اما بسته به اینکه در چه سنی آنجا را ترک کرده، او، حداقل خانواده‌اش، ممکن است با شنیدن این خبر در خیابان‌ها، تا حدودی در معرض خطر قرار گرفته باشند.

همچنین یک جامعه بزرگ یهودی در آنجا وجود داشت که به طور خاص مرتبط است. بنابراین، حنانیا قرار است برود و می‌شنود که شائول نیز رویایی دیده است. خب، رویاهای دوتایی بسیار رایج بودند.

در واقع، رؤیاهای جفتی در دنیای باستان بسیار نادر بودند. اما وقتی چیزی دارید که به عنوان رؤیای جفتی روایت شده است، مانند شاید در کتاب توبیت، هماهنگی الهی را تأیید می‌کند. این تصادفی نبود.

و همچنین تصادفی نیست که این دو فصل را پشت سر هم داریم. شما رؤیاهای دوتایی دارید که در آن شائول و حنانیا هر دو رؤیا می‌بینند. این نمی‌تواند تصادفی باشد.

منظورم این است که اگر یک نفر آن را داشته باشد، شاید دچار توهم شده باشد. دو نفر به طور مستقل آن را دارند. این تأیید چندگانه است.

در اعمال رسولان فصل ۱۰، کورنلیوس و پطرس رؤیاهایی را به همین شکل هماهنگ کرده‌اند. بنابراین حنانیا به یک فرمان پوچ اعتراض می‌کند، نه برخلاف موسی که به فرمان خدا مبنی بر رفتن به مصر و آزاد کردن مردم اعتراض کرد. اما او آیات ۱۵ و ۱۶ را برای شائول فرستاد که شبیه روایت‌های دعوت یا مأموریت عهد عتیق است.

و سپس در آیه ۱۷، او می‌گوید، برادر شائول، احتمالاً منظورش زبان خویشاوندی مجازی است. آنها لزوماً به معنای واقعی کلمه خویشاوند نزدیک نبودند. می‌توانید از این اصطلاح برای یهودیان دیگر استفاده کنید.

و گاهی اوقات در لوقا-اعمال رسولان این را می‌بینید. می‌توانید از آن برای اعضای یک صنف تجاری یا چیزی شبیه به آن استفاده کنید. با این حال، در اینجا احتمالاً به معنای هم‌ایمان است.

و این قابل توجه است زیرا حنانیا متعلق به این جنبش است که دقیقاً به دلیل آزار و اذیت شائول طرسوسی به مکان‌هایی مانند دمشق پراکنده شده‌اند. و اکنون او آماده است تا او را به عنوان یک ایماندار دیگر بپذیرد. و این همان شیوهی انجیل است که ما می‌توانیم مردم را دوست داشته باشیم.

ما می‌دانیم که همه ما به لطف و فقط به لطف نجات یافته‌ایم. و می‌توانیم روایت‌های زیادی از این موضوع، از افرادی از هر دو طرف، افرادی که به آنها بدی کرده‌ایم، ارائه دهیم. یادم می‌آید وقتی ملحد بودم، مسیحیان را مسخره می‌کردم.

و بعد از گرویدنم به مسیحیت، برگشتم و بعضی از آن مسیحیانی را که مسخره‌شان می‌کردم پیدا کردم و گفتم، می‌دانید، من کاملاً اشتباه می‌کردم. شما کاملاً درست می‌گفتید. و آنها از اینکه من را به عنوان برادر در خداوند داشتند، بسیار خوشحال بودند.

خیلی خیلی بخشنده. با اینکه گزارش‌هایی از این موضوع وجود داشت، افرادی که قصد حمله به مسیحیان را داشتند، شب هنگام با دیدن یک رؤیا به دین مسیحیت گرویدند. و سپس مجبور شدند به مسیحیان بپیوندند و خودشان به سمت مسیحیان فرار کنند، زیرا همکاران خودشان می‌خواستند آنها را بکشند.

بنابراین او می‌گوید، خداوند مرا فرستاده تا دست‌هایم را بر تو بگذارم تا از روح پر شوی و بیناییات را به دست آوری. بدیهی است که او برای مأموریتش که بیان کلام خداوند است، باید از روح پر شود. و ما خیلی سریع خواهیم دید که مأموریت او از چند آیه بعد آغاز می‌شود.

او همین الان هم شروع به موعظه کردن کرده است. اما آیه ۱۸ می‌گوید که فلس‌ها از چشمانش افتادند. خب، این ما را به یاد کتاب توبیت می‌اندازد که در آن توبیت نابینا شد و وقتی شفا یافت، فلس‌ها از چشمانش افتادند.

و او غسل تعمید گرفت. خب، جاهای زیادی وجود داشت که می‌توانست در آنها غسل تعمید بگیرد. یکی از جاهایی که می‌توانست غسل تعمید بگیرد، رودخانه‌ی بارادا بود که از دمشق می‌گذرد و نزدیک جایی بود که در آنجا قرار داشت (Straight Street) طبق روایات، خیابان استریت.

فصل ۹ آیات ۱۹ تا ۳۱، جایی که درباره درگیری‌ها در دمشق و اورشلیم می‌خوانیم. و پاسخ‌های مشابهی به سائل در دمشق و اورشلیم داریم. چیزهای مشابهی روایت می‌شوند.

او شروع به موعظه می‌کند، مردم می‌خواهند او را بکشند، و شاگردان مجبور می‌شوند او را اخراج کنند زیرا او در مورد ایمانش خیلی رک و صریح صحبت می‌کند. او نمی‌داند چگونه در مورد آن ساکت باشد. ما به چنین افرادی نیاز داریم.

اما احتمالاً به افرادی هم نیاز داریم که آنها را بفرستند تا زودتر از موعد شهید شوند. هر دو می‌توانند ارزشمند باشند. اما خدا را شکر که افرادی با غیرت برای حقیقت وجود دارند.

در هر صورت، واکنش به ساول در دمشق در اولین موعظه‌اش درباره عیسی، مشابه واکنش به پیام آغازین عیسی در لوقا فصل ۴ است. حال، در اعمال رسولان آمده است که همه این اتفاقات پس از روزهای زیادی رخ داده است. لوقا واقعاً به ما نمی‌گوید که چند روز بوده است. احتمالاً او نمی‌دانسته است.

اینطور نیست که پولس همه چیز را به او گفته باشد. پولس که قرار نبود جزئیات را جزء به جزء برایش شرح دهد. احتمالاً لوقا همه اینها را دقیقاً زمانی که با پولس بوده ننوشته است.

این حدس من است. اما این هم ممکن است که لوک نمی‌خواسته وارد این بحث شود. این موضوع از نکته اصلی او دور بود.

لوقا می‌خواهد بر مخالفت یهودیانی که پولس در دمشق با آنها روبرو بود تأکید کند، نه مخالفت خاص نبطی‌ها. ما از رساله غلاطیان می‌دانیم که پولس سه سال، حداقل بخشی از سه سال، را در زبان باستانی گذراند. بنابراین، می‌تواند از یک سال و نیم تا سه سال باشد.

در عربستان، عربستان نبطی منطقه‌ای بود که نبطی‌ها در آن زندگی می‌کردند. این منطقه شامل دِکاپولیس می‌شد. احتمالاً در این دوره شامل دمشق نمی‌شد، هرچند این موضوع جای بحث دارد زیرا برخی از سکه‌ها مفقود شده‌اند.

ما دقیقاً نمی‌دانیم که در آن زمان چه کسی دمشق را کنترل می‌کرد. اما در دوم قرن‌تیا ۱۱:۳۲ درباره قوم نبطی می‌خوانیم که احتمالاً رئیس جامعه تجاری نبطی در دمشق بوده است. برای قرار گرفتن در قلمرو اعراب نبطی، لازم نبود خیلی از دمشق دور شوید.

البته، پولس دلیلی برای تأکید بر این موضوع در غلاطیان دارد، زیرا قرار است در فصل ۴ درباره کوه سینا در عربستان صحبت کند. پولس در فصل ۱ غلاطیان به ما نمی‌گوید که در عربستان چه کرده است، اما احتمالاً برخی را عصبانی کرده است. حالا وقتی دوباره از عربستان صحبت می‌کنم، منظور منطقه اعراب نبطی است. این دمشق سوریه است، نه دمشق بعدی در شبه جزیره عربستان، اگرچه اعراب نبطی نیز آنجا بودند.

اما نمی‌گویم که سائل چه کاری انجام داد، اما احتمالاً حداقل بخشی از آن موعظه بوده است، زیرا ظاهراً طبق دوم قرن‌تیاں فصل ۱۱، قوم نبطی از او عصبانی بوده است. مردم می‌توانستند کارها را هماهنگ کنند منظورم این است که تعداد زیادی از یهودیان در نبطیه زندگی می‌کردند، بسیاری از نبطی‌ها در پیریه زندگی می‌کردند که تحت حاکمیت هیروود آنتیپاس، حاکم جلیل، بود.

بنابراین، روابط زیادی بین آنها وجود داشت. جای تعجب نیست که آنها با هم متحد شده باشند. اما پولس به ویژه در دوم قرن‌تیاں ۱۱ به مخالفت نبطی‌ها اشاره می‌کند.

لوقا قصد دارد بر مخالفت یهودیان تمرکز کند، که با مضمون او مبنی بر اینکه افرادی که بیشترین فرصت را داشتند، بیشترین غفلت را از آن کردند، مطابقت دارد و ما باید مطمئن شویم که امروز نیز چنین کاری نمی‌کنیم. اما این ایده که آنها با هم همکاری می‌کردند تعجب‌آور نیست زیرا حتی بعداً، پولس ابتدا به جامعه یهودیان می‌رود. خب، این برای یهودیان نبطیه منطقی بود که او ابتدا به آنجا می‌رفت.

اما در هر صورت، او به دمشق بازگشته است. در غلاطیان نیز در مورد گرویدن او در نزدیکی دمشق و فرار از دمشق صحبت شده است، همانطور که در دوم قرن‌تیاں ۱۱ آمده است. بنابراین برخی از این موارد را ما در واقع با نامه‌های خود پولس در مورد تجربیاتش تأیید کرده‌ایم.

در هر صورت، پولس واکنش‌های مشابهی را در دمشق و سپس در اورشلیم تجربه می‌کند، جایی که می‌گوید موعظه را از آنجا شروع کرده است. او در رومیان ۱۵ آن را جایی می‌داند که اورشلیم قلب کلبی مکانی است که انجیل از آنجا صادر می‌شود، همانطور که در اعمال رسولان ۸:۱ آمده است. بنابراین، در ۹:۲۲، سائل از قبل متخصص کتاب مقدس بود. و ببینید، او این نامه‌ها را داشت.

بنابراین، می‌توانید انتظار داشته باشید که او در کنیسه‌ها مورد استقبال قرار گیرد. تخصص او در متون مقدس، آموزش او در متون مقدس، احتمالاً آموزش سطح عالی. اکثر مردم در دوران باستان، اگر اصلاً آموزشی دیده باشند، در سطح ابتدایی بوده است.

تعداد کمتری آموزش متوسطه داشتند. فقط بالاترین سطح، افرادی که بیشترین منابع را داشتند، آموزش سطح عالی دریافت می‌کردند. او سپتواجینت، ترجمه یونانی عهد عتیق، را از اول تا آخر می‌دانست.

خب، خدا اغلب از بخش‌هایی از پیشینه‌های ما استفاده می‌کند. او همیشه این کار را نمی‌کند، اما اغلب این کار را می‌کند. عیسی در لوقا فصل پنجم، شاگردانش را به عنوان ماهیگیر فرا می‌خواند.

مرقس فصل اول، متی فصل چهارم. شاگردانی که ماهیگیر بودند، صیاد مردم شدند. و موسی و داوود چوپان بودند.

خب، آنها تجربه خوبی داشتند تا برای چوپانی مردم آماده شوند. بنابراین، در این مورد، خدا از جنبه‌های مثبت پیشینه‌اش استفاده می‌کند. خب، در نهایت نقشه‌ای وجود دارد که سائل از آن آگاه است.

این خیلی تعجب آور نیست زیرا در دوران باستان معمولاً نقشه‌ها لو می‌رفتند. نقشه‌هایی که در سنای روم کشیده می‌شدند، لو می‌رفتند. نقشه‌های سנהدرین هم لو می‌رفتند.

در واقع، یوسفوس، چند نفر در سנהدرین مشغول توطئه علیه یوسفوس بودند. یوسفوس می‌گوید یکی از دوستانش از این موضوع باخبر شد و آمد و به او خبر داد. بنابراین، او آماده بود.

بنابراین اغلب خبر نقشه‌ها پخش می‌شد، اما مردم شبانه‌روز دروازه‌ها را زیر نظر داشتند. دروازه‌ها شب‌ها بسته می‌شدند. محوطه دروازه‌ها می‌توانست بسیار وسیع باشد، اما دروازه‌ها شب‌ها بسته می‌شدند.

بنابراین، این امر خروج افراد را به تعداد بسیار کمی از دروازه‌ها محدود می‌کند. بنابراین، شائول جرات نمی‌کند از آن طریق فرار کند. حاکم نبطی افرادی را علیه خود دارد.

و طبق گفته لوقا، جامعه یهودی آنجا در دمشق، که بسیار قابل توجه بود، افرادی را نیز داشت که دروازه‌ها را تماشا می‌کردند. بنابراین، این متن در دوم قرن‌تین 11:32 و 33، اشاره می‌کند که او از دیوار فرار کرد. گاهی اوقات خانه‌هایی در دیوارهای شهر ساخته می‌شد.

محل سنتی خانه حنانیا در واقع در محله نبطی‌ها است که بر روی دیوار ساخته شده است. حال، این سنت ممکن است از کنار هم قرار دادن برخی چیزها در اینجا ناشی شده باشد، اما ممکن است چیزی از جامعه مسیحی آنجا نیز بوده باشد که حفظ شده است. بنابراین، او از سببی در دیوار پایین انداخته شد.

معمولاً پنجره‌ها، حتی در خانه‌هایی که روی دیوار بودند، خیلی بالا ساخته می‌شدند تا کسی نتواند به زور وارد شود یا چیزی شبیه به این. حالا این موضوع خیلی شک و تردید ایجاد نمی‌کرد. احتمالاً افرادی در خارج از دیوارهای شهر زندگی می‌کردند.

بیشتر شهرها فراتر از دیوارها رشد می‌کردند، اما از دیدن سببی که از دیوار پایین می‌آمد خیلی شوکه نمی‌شدند، چون مردم، می‌دانید، این کار آسان‌تر از حمل چیزی بود. و شب‌ها، می‌دانید، پنجره‌ها بسته بودند. کسی می‌توانست سببی را که چیزهایی در آن بود، پایین بیاورد.

اما در هر صورت، شائول و دوستانش این ایده را از کجا آوردند؟ خب، یک سابقه کتاب مقدسی برای آن وجود دارد. یوشع ۲:۱۵، به یاد داشته باشید، راحاب جاسوسان را از خانه‌اش روی دیوار پایین آورد. در اول سموئیل ۱۹ و آیه ۱۲، داوود نیز از این تکنیک آگاه بود.

و همسرش، میکال، او را از دیوار پایین آورد. فصل ۹، آیات ۲۶ و ۲۷. او به اورشلیم نزد رسولان رفت.

در ابتدا، همه از او می‌ترسیدند، اما برنابا واقعاً... ما در کتاب اعمال رسولان می‌بینیم که خدا از شخصیت‌های مختلفی استفاده می‌کند. برنابا از آن دسته افرادی است که به مردم کمک می‌کند، پسر تشویق، رسولان او را اینگونه صدا می‌زدند. بعداً، او این کار را در انطاکیه انجام می‌دهد.

و با این حال، بعداً، او می‌خواهد این کار را با یوحنا مرقس انجام دهد. شائول آنقدر برای مأموریت مشتاق است که مأموریت در اولویت قرار دارد. ما هم به برنابا و هم به شائول نیاز داریم.

می‌دانید، گاهی اوقات ما در مواقع خاصی مثل اتفاقی که آنجا افتاد، با هم کنار نمی‌آییم، اما خدا از استعدادهای خاص ما استفاده می‌کند. همسرمان احتمالاً بیشتر طرفدار برنابا است و من از بعضی جهات بیشتر

طرفدار پولس هستم، اما خداوند از هر دوی ما استفاده می‌کند و ما مکمل هم هستیم. در هر صورت، او با او تماس گرفت، او را به رسولان معرفی کرد، او را برد و به آنها معرفی کرد.

خب، لوقا خیلی مختصر و مفید صحبت می‌کند. نوشته‌های خود پولس به ما می‌گوید که تنها کسانی که او واقعاً در میان حواریون در آنجا شناخت، پطرس و یعقوب، برادر خداوند در این موقعیت، بودند. اما در هر صورت، اتفاقاتی که برای او می‌افتد، او با یهودیان هلنیست بحث می‌کند، آنها می‌خواهند او را به قتل برسانند.

این همان اتفاقی است که برای استیفان افتاد، یادتان هست؟ شائول هم عضو کنیسه بود و حالا می‌خواهند او را ساکت کنند. بنابراین، او درست مثل استیفان برای شهادت پنهان می‌شود. این موضوع تعلیق را در روایت ایجاد می‌کند، به خصوص برای اولین بار در کتاب اعمال رسولان که بدون شک نام پولس را شنیده بودند، اما ممکن است نام شائول را نشنیده باشند.

بنابراین، آنها او را به طرسوس فرستادند. حال، این با آنچه پولس می‌گوید مطابقت دارد که در روزهای اولیه‌اش، او مدتی را در مناطق سوریه گذراند، که شامل دمشق و کیلیکیه می‌شد، که قطعاً شامل طرسوس نیز می‌شد. بنابراین، او به طرسوس فرستاد.

احتمالاً او در آنجا اقوامی دارد، حداقل احتمالاً تعدادی از اقوامش آنجا هستند. خانواده‌اش ممکن است به اورشلیم نقل مکان کرده باشند یا او را به آنجا فرستاده باشند، اما می‌دانیم که برادرزاده‌اش بعداً در آنجا زندگی می‌کند. اما او احتمالاً، یا حداقل احتمالاً تعدادی از اقوامش را در طرسوس داشته است، یا حداقل افرادی را که در طرسوس با آنها در ارتباط بوده، می‌شناسد.

آنجا جایی بود که او متولد شده بود. و مدت زیادی آنجا ماند. این ممکن است یکی از مکان‌هایی باشد که او در دوم قرن‌تایان ۱۱ توصیف می‌کند، جایی که در کنیسه کتک خورد.

ما نمی‌دانیم که او این همه کتک را از کجا آورد، اما از کتاب اعمال رسولان می‌دانیم که مدت‌ها طول کشید تا او واقعاً از کلیسای انطاکیه اخراج شود. او حتی هنوز به انطاکیه نرسیده است. احتمالاً چند سال پس از تغییر مذهب و فراخوانده شدنش، او واقعاً توانست به قلب مأموریت خود وارد شود.

این بدان معنا نیست که او از قبل شروع به موعظه نکرده بود، بلکه قبل از اینکه واقعاً بتواند تحقق آنچه را که به آن فراخوانده شده بود یا آغاز تحقق آنچه را که به آن فراخوانده شده بود، ببیند، شروع به موعظه کرد. گاهی اوقات امروزه افرادی را داریم که فراخوانده شده‌اند، متعصب هستند. من به عنوان یک مسیحی جوان اینگونه بودم.

می‌خواستم مستقیماً بروم و موعظه کنم. نمی‌خواستم آموزش ببینم. روزی ۴۰ فصل از کتاب مقدس را می‌خواندم، می‌دانید، بنابراین کتاب مقدس را خیلی خوب یاد می‌گرفتم، اگرچه بعد از مدتی متوجه شدم. هوم، به کمی پیشینه فرهنگی نیاز دارم.

من واقعاً دوست دارم یونانی و عبری و غیره را یاد بگیرم. اما در ابتدا، فقط می‌خواستم بروم و موعظه کنم. نمی‌خواستم آموزش ببینم.

همه ما به آموزش دسترسی برابر نداریم. همه آموزش‌ها به یک اندازه مفید یا به یک اندازه خوب نیستند. اما نکته من این است که این فراخوان همیشه به این معنی نیست که شما قرار است همین الان هر کاری را که به شما محول شده است، انجام دهید.

این فراخوان به شما جهت می‌دهد. معمولاً حتی تمام جزئیات کاری را که به آن فراخوانده شده‌اید به شما نمی‌دهد. من هنوز در حال کشف برخی از چیزهایی هستم که خداوند سال‌ها پیش با من صحبت کرد.

اوه، منظور همین است. این کاملاً منطقی است. اما در هر صورت، ناامید نشوید.

اگر هنوز نتوانسته‌اید برخی از کارهایی را که خداوند شما را به انجام آنها فراخوانده است، انجام دهید، و می‌دانید که در حال پیروی از خواسته‌ی خداوند هستید، خداوند اغلب وقت دارد که ما را به روش‌های مختلف برای دعوتمان آماده کند. بنابراین، می‌دانید که به کجا می‌روید، به همان سمت حرکت می‌کنید و در زمان مناسب، آن را انجام می‌دهید. تا آن زمان، به خاطر داشته باشید که این دعوت شماسست و شما در حال آماده شدن برای انجام آن هستید.

بنابراین، افرادی که برای انجام رسالت خود نیاز به گذراندن وقت در مدرسه یا هر جای دیگری دارند اشکالی ندارد. بنابراین، روایت بین پولس و پطرس به عقب و جلو می‌رود و در بقیه فصل و سپس تمام فصل به پطرس می‌پردازد. از فصل ۹، آیه ۳۲، تا فصل ۹ و آیه ۴۳، درباره معجزات مداوم از طریق پطرس ۱۰ می‌خوانیم.

و پطرس راه فیلیپ را دنبال می‌کند و به مکان‌هایی که فیلیپ موعظه کرده است می‌رود. و در نهایت در آیه ۳۲ از فصل ۹ به لده می‌رسد. لده حدود ۴۰ کیلومتر یا ۲۵ مایل در شمال غربی اورشلیم قرار داشت ۳۲. بنابراین، او اکنون همیشه در اورشلیم نمی‌ماند، اگرچه رسولان دیگری نیز در آنجا هستند.

در آیه ۳۶ آمده است که حدود ۱۱ مایل، یعنی ۱۷.۵ کیلومتر از یافا فاصله داشت. یافا و لده شهرهای ساحلی اصلی یهودیان بودند. قیصریه حتی شهر ساحلی مهم‌تری بود، اما غیریهودیان بیشتری در آن ساکن بودند، بنابراین نمی‌توانیم آن را شهری مشخصاً یهودی بنامیم.

ساکنان یهودی می‌خواستند آن را یهودی بنامند. یهودیان می‌گفتند، این شهر ماست، و بر سر این موضوع با هم درگیر شدند. اما یافا و لدا شهرهای ساحلی تحت کنترل یهودیان بودند.

در فصل ۹ آیه ۳۵، شارون در دشت ساحلی و لده در انتهای جنوبی دشت ساحلی قرار دارد. حالا وقتی تمام لده و شارون پس از وقوع معجزه‌ای در آنجا به خداوند روی آوردند، پطرس می‌گوید: اینیاس، عیسی تو را شفا می‌دهد. و این مرد که بستری بود، شفا یافت.

ضمناً، البته، این نام در ایلید آمده و جد تروجان‌ها محسوب می‌شود. ببخشید، این یک تروجانی بود که از اجداد رومی‌ها بود. اما بسیاری از نام‌های یونانی و رومی توسط بسیاری از یهودیان پراکنده استفاده می‌شد.

بنابراین این خیلی تعجب‌آور نیست. اما تمام لده و شارون، این دشت ساحلی، آنها به خداوند روی آوردند. حالا لوقا و دیگران گاهی اوقات از اغراق استفاده می‌کنند، اما حضور مسیحیان آنقدر قوی بود که در قرن دوم، ناظران متوجه شدند که هنوز حضور مسیحیان بسیار قوی در لده وجود داشته است.

در آیه ۳۶، یافا، یافا، همان تل‌آویو امروزی است. یافا یک شهر بندری سودآور بود. این شهر حدود ۳۰ مایل، ۴۸ کیلومتری جنوب قیصریه، فاصله داشت.

این شهر تا سال ششم تحت کنترل مستقیم روم بود و تحت کنترل یهودیان قرار داشت. بنابراین، این شهر سابقه کنترل یهودیان را داشته و هنوز جمعیت زیادی از یهودیان در این مکان زندگی می‌کردند. تابیتا آنجا بود.

او همچنین دورکاس نامیده می‌شود. تابیتا در زبان سامی به معنای غزال است. دورکاس در زبان یونانی به معنای غزال است.

بنابراین، او فقط اسمش را در چند زبان مختلف صدا می‌زند. من دوستانی دارم که آنها هم همین کار را می‌کنند. او همچنین یک نیکوکار یا خیر است.

ما از حامیان زن در دوران باستان و کتیبه‌ها اطلاع داریم. زنان معمولاً به اندازه مردان پول نداشتند، اما گاهی اوقات داشتند و پول خود را به اهداف مهم اهدا می‌کردند یا برای اهداف مهم تأمین مالی می‌کردند. حدود یک دهم از حامیان در دوران باستان در کتیبه‌ها، حداقل طبق برآوردهای فعلی، زنان حامی بودند.

او ممکن است نیکوکار بیوه‌هایی باشد که در آیه ۴۱ به آنها اشاره شده است. او به آنها روزی می‌رساند و همه آنها در سوگ او هستند. آنها رابطه بسیار نزدیکی با هم دارند.

خب، او مرده است و مردگان یهودی همیشه قبل از دفن شسته می‌شدند. این رسم بود. حالا زنان می‌توانستند اجساد مردان یا اجساد زنان را بشویند.

اما برای اجساد زنان، فقط زنان می‌توانستند اجساد زنان را برای دفن آماده کنند. این تا حدودی به دلیل نگرانی معلمان مرد یهودی از مردانی بود که به بدن زنان شهوت می‌ورزیدند. در آیه ۳۸، آنها نزد پطرس می‌فرستند و از او می‌خواهند که عجله کند.

او واقعاً باید عجله کند زیرا مراسم تدفین معمولاً قبل از غروب آفتاب در همان روز انجام می‌شد. حنانیا و سفیره را به یاد داشته باشید که خیلی سریع دفن شدند. تدفین معمولاً باید قبل از غروب آفتاب در همان روز انجام می‌شد، بنابراین بسیار فوری بود.

بین یافا و لیدا ۱۱ مایل یا ۱۷.۵ کیلومتر فاصله بود. بنابراین با سرعت نسبتاً خوبی می‌توانستیم حدود چهار ساعت در هر جهت سفر کنیم. بنابراین آنها باید عجله کنند تا به او برسند و پیام را به او برسانند و او اساساً باید همه چیز را رها کند و خیلی سریع با آنها برود.

در آیه ۳۹، او به آنجا می‌رسد. طبیعتاً در بالاخانه‌ای قرار دارد. بالاخانه‌ها معمولاً کوچک بودند.

احتمالاً آن موردی که در فصل اول اعمال رسولان آمده، اینطور نبوده، اما معمولاً کوچک بوده‌اند. اغلب آنها را روی پشت بام‌های مسطح می‌ساختند. و ما منابع دیگری از دوران باستان داریم که در مورد آماده‌سازی اجساد در آنجا صحبت می‌کنند.

در واقع، در برخی دیگر از داستان‌های مربوط به زنده شدن مردگان در عهد عتیق و همچنین سقوط اوتیخوس از طبقه بالاتر هنگام زنده شدنش در اعمال رسولان، فصل ۲۰، نیز به اتاق بالایی اشاره شده است. اما زنان خانه‌دار رومی ثروتمند، خدمتکارانی داشتند که از برخی از مواردی که در آیه ۳۹ ذکر شده است، مراقبت می‌کردند، اما آنها همچنان مسئول انجام آن بودند. در آیه ۴۰، بیوه‌هایی که سوگوار هستند به پطرس ابراز همدردی کرده‌اند، این موضوع باعث می‌شود پطرس واکنش نشان دهد.

در آیه ۴۰، پطرس وارد جسد می‌شود. جسد قبل از اینکه پطرس به داخل اتاق آورده شود، پوشانده می‌شد، اما پطرس دیگران را بیرون می‌فرستد، درست مانند دوم پادشاهان ۴:۳۳، جایی که الیشع برای زنده کردن پسر شونمی‌ها نمی‌خواهد کسی دیگر آنجا باشد. من یکی از افرادی را که در کنگو می‌شناسیم، ژان مابیلا، خادم

کلیسای انجیلی کنگو، دارم که داستان ماری را تعریف می‌کند، که اهل یکی از مناطق دورافتاده بود و ماری از مالاریا در حال مرگ بود.

او تب داشت. روزهای زیادی بود که چیزی نخورده بود یا ننوشیده بود. بنابراین، آنها جسد را به دولز، که نزدیکترین شهر بزرگ بود، آوردند و سعی کردند آن را به بیمارستان برسانند.

اما وقتی در دولز بود، فوت کرد. و تاکسی‌ها آن روز اعتصاب کرده بودند. هیچ راهی برای رساندن او به بیمارستان وجود نداشت، و در هر صورت، پولی برای بردن او به بیمارستان نداشتند.

و بنابراین، آنها شنیدند که یک جلسه دعا در خانه مامان جین در حال برگزاری است. بنابراین، او را به خانه مامان جین آوردند و روی یک سجاده نماز گذاشتند. و دستیار مامان جین، دلفین، گفت که این جسد را ببرند.

اینجا جای مناسبی نیست. نمی‌توانید جسدی را اینجا بیاورید. اینجا محل دعا و نیایش است.

و مامان جین گفت، نه، بیایید دعا کنیم. او مدت زیادی احساس کرد که خداوند او را برای چیزی واقعاً دراماتیک آماده می‌کند. بنابراین، آنها جسد را به داخل آوردند و او گفت، بسیار خب، هر کسی که عضو این گروه دعا نیست، شما هم بروید بیرون، از همین الگو پیروی کنید.

و آنها بیرون رفتند، اما آنها از پنجره نگاه می‌کردند. و بنابراین، او پرسید، نامش چیست؟ و افرادی که از پنجره نگاه می‌کردند گفتند، ماری. و بنابراین، او احساس کرد که باید نام ماری را صدا بزند و برای او دعا کند.

و ماری دوباره زنده شد و هنوز زنده بود، آخرین چیزی که شنیدم. در هر صورت، ما اینجا این روایت را داریم که در آن الیشع، این کار را مشابه بزرگ کردن پسر شونمی توسط الیشع انجام داده است، و از برخی جهات دیگر، مشابه بزرگ کردن پسر بیوه صرّفت توسط الیاس. و حالا که صحبت از پسران بیوه شد می‌توانید پسر ناحوم در لوقا فصل ۷ را نیز در نظر بگیرید. من در واقع در روایت‌های مختلف یک نمودار درست کردم.

این شباهت‌ها در همه آنها وجود ندارد، اما به اندازه کافی شباهت وجود دارد که نشان دهد لوقا، در جایی که به جزئیاتی دسترسی دارد که با برخی از جزئیات عهد عتیق مطابقت دارد، می‌خواهد آنها را ثبت کند. و البته، در برخی از این جزئیات، پطرس و دیگران دوست داشتند خودشان از آنها پیروی کنند. و پطرس زمانی که عیسی دختر یایروس را بزرگ می‌کرد، حضور داشت.

او هنگام زنده شدن بیوه پسر ناحوم حضور داشت. جای تعجب نیست که کوادراتوس، مدافع اولیه مسیحیت در اوایل قرن دوم، احتمالاً هنگام نوشتن این مطلب در سنین پیری است، اما او می‌گوید که تا زمان ما، برخی از کسانی که عیسی از مردگان برخیزانید، تا زمان ما زنده بوده‌اند. بنابراین، در زمانی که او زنده بود، کوادراتوس زنده بود.

و... از آنجایی که عیسی چند کودک را از مردگان برخیزاند، این منطقی به نظر می‌رسد. اما در هر صورت، او پطرس بقیه را می‌فرستد و سپس دعا می‌کند، و در آیات ۴۱ و ۴۲، تابیتا برمی‌خیزد، و سپس او را زنده به بیوه‌ها تقدیم می‌کند، درست مانند اول پادشاهان ۱۷، ایلپا کودک را به بیوه صرّفه تقدیم می‌کند. و در دوم پادشاهان ۴، الیشع کودک را به یک زن شونمی تقدیم می‌کند.

و در لوقا ۷، آیه ۱۵، آن را با بیوه پسر ناحوم دارید. خب، بعد از این، آیه‌ای داریم که جنبه‌ی انتقالی دارد، اما نکته‌ی بسیار بسیار مهمی را مطرح می‌کند که فکر می‌کنم بسیاری از خوانندگان لوقا، شنوندگان لوقا متوجه آن می‌شدند. می‌گویند شنوندگان، چون معمولاً یک نفر می‌خواند و بقیه گوش می‌دادند.

آنها نسخه‌های کافی برای همه نداشتند و اکثر مردم آن زمان به هر حال نمی‌توانستند بخوانند. بنابراین، او در خانه‌ی شخصی به نام سیمون دباغ اقامت داشت. سیمون دوباره یک نام رایج است، یکی از رایج‌ترین نام‌های این دوره.

شمعون یک نام یونانی بود، اما اغلب برای یهودیان استفاده می‌شد. آنها این نام را دوست داشتند زیرا نامی پدرسالارانه نیز بود. شمعون یکی از ۱۲ پسر یعقوب بود.

بنابراین، این نام به یکی از رایج‌ترین نام‌ها در این دوره تبدیل شده بود. اما دباغ‌ها با بوه‌های تندی همراه بودند. شما پوست حیوانات مرده را دباغی می‌کردید.

بنابراین، آنها خارج از شهرها زندگی می‌کردند. آنها اجازه نداشتند در محدوده شهر زندگی کنند زیرا همسایه‌ها در دسر درست می‌کردند. بعدها خاخم‌ها حتی پا را فراتر گذاشتند و گفتند که اگر زنان نمی‌توانند بوی دباغ‌ها را تحمل کنند، می‌توانند آنها را طلاق دهند.

خب، خیلی‌ها اگر دباغ‌خانه مثل اینجا نزدیک آب بود، ملایم‌تر بودند. این یک دباغ یهودی است. و بنابراین او این کار را نزدیک دریا انجام می‌دهد.

اینجا یک شهر ساحلی است. اما چیزی که به ما نشان می‌دهد این است که پیترو به آن اندازه سخت‌گیر نیست. البته، او خودش زیاد با ماهی‌های مرده سر و کار داشته است، اما به اندازه برخی از یهودیان بسیار محافظه‌کار در میان معاصرانش سخت‌گیر نیست.

و این مفید خواهد بود زیرا او در شرف شوک زندگی خود است زیرا نه تنها نزد یک دباغ، نه فقط نزد سامری‌ها، بلکه نزد یک غیریهودی فرستاده شده است. و نه فقط هر نوع غیریهودی، بلکه کسی که برای ارتش روم در قیصریه از تمام مکان‌هایی که نیروهای کمکی سوری در ارتش روم اغلب با جامعه یهودی ساکن در آنجا خوب کنار نمی‌آمدند، کار می‌کند. با شروع از فصل ۱۰ اعمال رسولان و فقط معرفی فصل ۱۰ اعمال رسولان، ما رؤیاهای جفتی خواهیم داشت، رؤیاهای جفتی از کورنلیوس و شمعون پطرس.

اینها شبیه به رؤیاهای جفتی هستند که شما از پولس یا شائول و حنانيا در فصل ۹ و آیه ۱۲ دارید. این چیزی است که قرار است تأیید شود. این یک بخش انتقالی مرکزی و بسیار استراتژیک در کتاب اعمال رسولان است زیرا ما موارد بسیار کمی داریم که سه بار در کتاب اعمال رسولان روایت شده باشند.

اما تغییر مذهب شائول یکی از آنهاست. این موضوع در اعمال رسولان فصل ۹ روایت شده است. در اعمال رسولان فصل ۲۲ توسط خود پولس روایت شده است. دوباره توسط خود پولس در اعمال رسولان فصل ۲۶ روایت شده است.

خب، کورنلیوس، تغییر دین او اینجا روایت شده است. پطرس دوباره آن را روایت می‌کند و در فصل ۱۱ آن را به طور خلاصه‌تر برای کلیسای اورشلیم بیان می‌کند. و پطرس دوباره در فصل ۱۵ آن را به طور خلاصه روایت می‌کند، زیرا او به آن به عنوان سابقه‌ای در حمایت از آنچه در میان غیریهودیان اتفاق می‌افتد، استناد می‌کند.

خب، این اتفاق در قیصریه ماریتیم رخ می‌دهد. قیصریه ماریتیم بزرگترین شهر یهودیه بود. جایی بود که فرماندار رومی در آن اقامت داشت.

اورشلیم برای او جای بسیار ناخوشایندی بود، اما تعداد بسیار بیشتری از غیریهودیان در قیصریه ماریتیم بودند. قیصریه ماریتیم همان قیصریه فیلیپی نیست که مثلاً در متی ۱۶ یا مرقس فصل ۸ درباره آن می‌خوانید. قیصریه ماریتیم در ابتدا برج استراتوس نام داشت. هیرودیس کبیر آن را تغییر نام داد.

هیرودیس بهترین بندرگاه ساحل یهودیه را در آنجا ساخت. بخش قابل توجهی از آن تا به امروز باقی مانده است. ما هنوز بناهای یادبودی داریم.

باستان‌شناسان آن را مطالعه کرده‌اند. تئاتر قیصریه حدود ۴۰۰۰ نفر را در خود جای می‌داد. بنابراین، طبق تخمین‌های معمول، حداقل در حال حاضر، مردم اغلب جمعیت شهر را حدود ۱۰ برابر یک تئاتر تخمین می‌زنند.

هر ساکنی شهروند محسوب نمی‌شد و لزوماً هر شهروندی همیشه در تئاتر حاضر نمی‌شد. اما این ممکن است به این معنی باشد که شهر شاید ۴۰،۰۰۰ نفر یا چیزی در این حدود جمعیت داشته است. اما در بین شهرهای ساحلی، مهم‌ترین شهر بود.

این محل اقامت فرماندار رومی یهودیه بود و فرماندار رومی نیز نیروهای زیادی در آنجا داشت. پنج گروه کمکی به علاوه سواره نظام در آنجا بودند. در این دوره، هر گروه شامل ۴۸۰ تا ۶۰۰ سرباز بود.

این یک دوره گذار بود، بنابراین بستگی دارد. برخی از گروه‌ها ممکن است ۴۸۰ نفر بوده باشند، برخی ممکن است ۶۰۰ نفر. پنج گروه آنجا و یک گروه دیگر در اورشلیم.

یک لژیون از ۱۰ گروه تشکیل می‌شد و در مجموع حدود ۶۰۰۰ سرباز داشت. اما سربازان سوری حاضر در آنجا، یعنی نیروهای کمکی، عمدتاً سربازان محلی بودند. در واقع، حتی در لژیون‌های این دوره، بسیاری از آنها از منطقه محلی بودند.

آنها سوری بودند، اگرچه شهروندان رومی محسوب می‌شدند. اما در میان نیروهای کمکی، که عمدتاً سوری بودند، نیمی از یک لژیون را درست در یهودیه داشتند که بیشتر آنها اینجا در قیصریه بودند، به جز گروهی که در اورشلیم بودند. سربازان سوری اغلب در کنار سایر ساکنان سوری در مقابل ساکنان یهودی شهر قرار می‌گرفتند، چیزی که ساکنان یهودی اغلب از آن شکایت داشتند.

ساکنان سوری به منطقه بسیار وابسته بودند. برخی از آنها ممکن است اهل همان منطقه باشند و برخی دیگر قطعاً با صیغه یا غیره به آن وابسته شده بودند. در عمل، شاید همسران، اگرچه در طول ۲۰ سال خدمت خود واقعاً اجازه ازدواج نداشتند.

سنتوریون‌ها. کورنلیوس یک سنتوریون است. یک سنتوریون شامل حدود ۸۰ سرباز بود.

اسمش «قرن» است، آدم فکر می‌کند صد است، اما این تعداد روی کاغذ بود. حدود ۸۰ نفر بودند. برخلاف تربیون‌ها یا نمایندگان که معمولاً از اشراف بودند، اینها اساساً مناصب سیاسی داشتند.

فرد مستقیماً از روم به این درجات بالاتر ارتقا می‌یافت. اما برخلاف اشراف که آن مناصب را به دست می‌آوردند، تربیون‌هایی که فرماندهی لژیون‌ها و گروه‌ها را بر عهده داشتند، اصطلاح یونانی برای این امر بود، فرمانده هزار سرباز. باز هم، این یک قدرت روی کاغذ است chiliarch.

اما معمولاً، سنتوریون‌ها به تدریج درجات خود را ارتقا می‌دادند. بنابراین، برخی از اشراف رومی ممکن بود سنتوریون شوند، اما بیشتر آنها به عنوان سرباز شروع به کار می‌کردند و تا پایان 20 سال خدمت خود، یا شاید ترجیح می‌دادند بیشتر بمانند، به سنتوریون تبدیل می‌شدند. این گروه، گروه ایتالیایی نامیده می‌شوند.

این بدان معنا نیست که همه آنها از ایتالیا به اینجا آورده شده‌اند. گروه اصلی ممکن است اهل ایتالیا بوده باشد، اما اکنون ممکن است عمدتاً از سوری‌ها تشکیل شده باشد. ما شواهدی برای این موضوع داریم، نه در سال‌های خاص این بازه زمانی، زیرا شواهد بسیار محدودی داریم، اما از این دوره آن را داریم.

گروه ایتالیایی در سال ۶۹ در یهودا شناخته شده است. این موضوع از نظر باستان‌شناسی در آنجا تأیید شده است. کورنلیوس احتمالاً در جنگ ۶۶ تا ۷۰ بازنشسته شده است، زیرا شما در سن ۶۰ سالگی از ارتش روم بازنشسته می‌شوید، اگر نه قبل از آن، زیرا با ۲۰ سال خدمت، آنها معمولاً در سن ۱۸ سالگی به خدمت سربازی اعزام می‌شدند، خیلی قبل از آن.

اما مطمئناً کورنلیوس باید تا سن ۶۰ سالگی بازنشسته می‌شد. بنابراین او واقعاً درگیر جنگ یهود و روم که ممکن است تا زمانی که لوقا در حال نوشتن آن است، رخ داده باشد، نبوده است. من کمی بیشتر در مورد خدمت سربازی صحبت خواهم کرد و سپس برای صحبت بیشتر در مورد کورنلیوس آماده خواهیم شد.

خدمت سربازی شغل ترجیحی بود، اگرچه احتمالاً فقط تقریباً نیمی از مشمولان از 20 سال کامل خدمت جان سالم به در می‌بردند. بنابراین، ریسک بزرگی بود که از سنین، ببخشید که گفتم 18 سالگی، از 17 تا 37، سالگی به طور معمول، به آن اضافه می‌شد. ثبت نام آنها در قرن اول 25 سال دیرتر شد، اما در این دوره هنوز 20 سال بود.

افراد غیرشهروند نمی‌توانستند به لژیون‌ها بپیوندند، اما می‌توانستند به نیروهای کمکی بپیوندند و این امر در صورت زنده ماندن بسیار مفید بود، به خصوص اگر در یک درگیری نظامی سنگین نبودید. نیروهای کمکی در زمان ترخیص، شهروندی روم را دریافت می‌کردند و این یک امتیاز ویژه بود، به خصوص اگر در شرق مدیترانه زندگی می‌کردید، جایی که گاهی اوقات حتی بسیاری از مقامات مدنی در این دوره هنوز شهروندی روم را نداشتند. اما آنها همچنین باید سوگند وفاداری به امپراتور الهی یاد می‌کردند.

این یکی از دلایلی بود که شما یهودیان را در ارتش روم خدمت نمی‌کردید. ما در جای دیگری از اعمال رسولان لوقا درباره سربازان می‌خوانیم. به نظر می‌رسد لوقا، اگر نگوییم هیچ، برای ارزش قائل شدن برای آنها نهایت تلاش خود را می‌کند.

در لوقا فصل ۳، سربازانی داریم که به یحیی تعمید دهنده می‌گویند، خب، ما باید چه کار کنیم؟ و یحیی می‌گوید، کسی را فریب ندهید. از موقعیت خود به شیوه‌ای استثمارگرانه یا توهین‌آمیز استفاده نکنید، زیرا آنها می‌توانند بگویند، بسیار خوب، باید اجازه دهی از الاغت استفاده کنم، باید اجازه دهی از ... آنها سلاح داشتند. بعداً در اعمال رسولان ۲۷، خواهیم دید که یولیوس، یوزباشی که پولس را به روم همراهی می‌کند، برای آنها با کشتی‌ها عبور می‌کند و می‌تواند برای آنها غذا تهیه کند زیرا او یک سرباز است و نماینده روم است.

اما گاهی اوقات از آن سوءاستفاده می‌کردند، از آن برای به دست آوردن چیزهایی برای خودشان استفاده می‌کردند. در لوقا فصل ۷، ما یک افسر رومی داریم که خداترس است. در لوقا فصل ۲۳، افسر رومی در پای صلیب اعتراف می‌کند که عیسی مردی بی‌گناه بوده است.

در اعمال رسولان باب ۲۷، یولیوس، فرمانده رومی، را داریم. همچنین در اعمال رسولان باب ۲۴ و غیره یولیوس‌ها را داریم که از پولس مراقبت می‌کنند. بنابراین ممکن است لوقا در مورد شاهزاده صلح به ما تعلیم دهد.

در واقع، آن اعلامیه با اعلامیه امپراتور آگوستوس در لوقا فصل ۲ در تضاد است. آگوستوس این سرشماری مالیاتی را انجام می‌دهد. مردم برای پاسخ به سرشماری به مکان‌هایی که در آنها صاحب ملک هستند برمی‌گردند. و شما این تضاد را دارید زیرا امپراتور قدرتمند، به عنوان خداوند مورد ستایش قرار گرفت.

او به عنوان یک منجی و یک خدا مورد ستایش قرار گرفت. او به عنوان آورنده صلح رومی، که در واقع چیزی جز یک افسانه قانونی نبود، مورد ستایش قرار گرفت زیرا او ادعا می‌کرد که جهان شناخته شده را فتح کرده است. و همه می‌دانستند که آنها پارتیا، دشمنان اصلی خود را فتح نکرده‌اند.

آنها نوبی‌ها را شکست نداده بودند. آنها آلمانی‌ها را شکست نداده بودند. آنها حتی هنوز بریتانیایی‌ها را هم شکست نداده بودند.

اما در هر صورت، او به عنوان آورنده صلح مورد ستایش قرار گرفت. و سپس این چوپانان را دارید که از طبقه پایین جامعه محسوب می‌شدند. آنها معمولاً مورد نفرت افراد نخبه بودند.

این چوپانان توسط فرشته خداوند و لشکر آسمان از پادشاه حقیقی و بزرگ که در آخور حیوانات به دنیا آمده است، مطلع می‌شوند. و این پادشاه، آن موعود، همانطور که درباره او گفته شده، امروز برای شما یک ناجی، ناجی واقعی، که مسیح، خداوند واقعی است، به دنیا آمده است. بر روی زمین، صلح و حسن نیت برای بشریت.

و وقتی پطرس برای کورنلیوس موعظه می‌کند، قرار است از عیسی صحبت کند که برای موعظه صلح به همه جا می‌رفت. خب، رومی‌ها دوست دارند این را بشنوند. اما رومی‌ها معمولاً امپراتوری خود را از طریق روش‌های مسالمت‌آمیز گسترش نمی‌دادند.

آنها معمولاً آن را با فتوحات گسترش می‌دادند، همانطور که کلودیوس کمی پس از آن در بریتانیا انجام داد. عیسی شاهزاده صلح بود. و با این حال صحبت کردن در مورد صلح به این معنی نبود که آنها به افرادی که در خدمت سربازی بودند اهمیتی نمی‌دادند.

آن افراد مورد علاقه‌ی خدا بودند. لوک مسلماً به آنها اهمیت می‌دهد. او چیزهای زیادی در مورد آنها به ما می‌گوید.

و خبر خوب قرار است نه تنها به این سرباز، بلکه به این افسر ارتش روم نیز برسد.

این دکتر کریگ کینر است که در حال تدریس در مورد کتاب اعمال رسولان است. این جلسه دوازدهم در مورد اعمال رسولان ۹ است.